

## جهانی شدن و ریشه‌های رنسانس آفریقایی

سید کاظم مهرنیا

پژوهشگر مسائل آفریقا و روابط بین‌الملل

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

kmehrnia@gmail.com

### چکیده

روابط بین‌الملل از دهه شصت میلادی دستخوش تحولاتی عمیق شد. در تمام آفریقا مبارزه استقلال خواهی وجه برجسته مردم این قاره در این عصر قلمداد می‌شود و اندیشمندان آفریقایی از آن به «رنسانس آفریقایی» تعبیر می‌کنند. همچنین پس از سپری شدن یک دهه، تحولی شگرف در کل نظام بین‌المللی رخ داد و مکانیسم‌های نظامی رفته‌رفته به‌عنوان ابزاری کارا نقش خود را به کارکردهای اقتصادی و رهیافتی مرکزگرایستی تغییر دادند؛ بنابراین، بلوک‌بندی «شرق و غرب» در نظام بین‌المللی جای خود را به قطب‌بندی «شمال - جنوب» داد. در نتیجه کارکردهای اقتصادی نوین، که توسط نهادها و مؤسسات مالی بین‌المللی به‌جای ابزارهای نظامی و میلیتاریستی در عرصه بین‌المللی نقش آفرینی می‌کردند، پدیده جهانی شدن از دل نظام سرمایه‌داری مبتنی بر اقتصاد لیبرالیستی ظهور کرد. بروز این پدیده در عصر حاضر، سبب واکنش‌های متفاوت دولت‌های مختلف در سطح بین‌الملل شد؛ از جمله ملل آفریقا که در سالیان طولانی طعم تلخ استعمار و استثمار را چشیده بودند، در باره پدیده جهانی شدن واکنش فوری نشان دادند که می‌توان تشکیل اتحادیه‌های مختلف را از جمله این واکنش‌ها شمرد. نگارنده در این مقاله تحقیقی، برای حفظ هویت کشورهای آفریقایی در مقابل پدیده جهانی شدن، رویکرد پراتیک منطقه‌گرایی<sup>1</sup> را پیشنهاد می‌کند که از راه‌های مناسب کشورهای جنوب و جهان سوم جهت توسعه مناسبات سیاسی و اقتصادی، تجاری و فرهنگی است. این رویکرد ضمن تدوین و توسعه فرصت‌های مناسب و برابر برای دو طرف، زمینه ظهور همگرایی<sup>2</sup> منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای را فراهم خواهد ساخت. در سایه این همگرایی، کشورهای جنوب می‌توانند از حالت «وابستگی مطلق» نسبت به کشورهای شمال به «وابستگی متقابل» تغییر جهت دهند.

واژه‌های کلیدی: منطقه‌گرایی، جهانی شدن، رنسانس آفریقایی، فرهنگ، آفریقا

### مقدمه

در این مقاله به بررسی مفهوم رنسانس آفریقایی و علل آن پرداخته شده است. رنسانس آفریقایی، که در تنوع فرهنگی این جوامع ریشه دارد، سبب شده است تا اروپاییان، که طی سالیان دراز بر بیشتر کشورهای آفریقایی (به جز چهار کشور) سیطره داشته‌اند، برای تحمیل ارزش‌های معنوی و فرهنگی خود بر جوامع آفریقایی به چالش سختی دست بزنند. اروپاییان از اوایل قرن پانزدهم میلادی درصدد تحمیل ارزش‌های فرهنگی و معنوی مبتنی بر مسیحی‌سازی خود در تقابل با اعتقادات اسلامی و ادیان آنیمیستی در بیشتر کشورهای آفریقایی بوده‌اند.

در این مقاله سعی شده است «مفهوم رنسانس آفریقایی که بر تزی سیاسی - ایدئولوژیکی جدیدی به‌نام «پان آفریکانیسم» (همبستگی ملل آفریقا) در عصر جهانی شدن مبتنی است، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.» (Landsberg, 1993: 31). ارکان کلیدی رنسانس آفریقایی که در این نگارش تحقیقی به آن پرداخته شده است، عموماً در فرهنگ اجتماعی، بهبود وضعیت اقتصادی، توسعه سیاسی و موقعیت ژئوپولیتیک آفریقا در جهان امروز ریشه دارد.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که تحولات تکنولوژیک با سرعتی لجام‌گسیخته ابعاد و شیوه‌های زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تحولات تکنولوژیک سبب گردش سریع اطلاعات شده و جوامع را به سوی جهانی شدن سوق می‌دهد که از نتایج آن منازعات، جنگ‌ها و فروپاشی اجتماعی در اکثر کشورهای جهان از یک‌سو و بنیان نهادن هویت‌های جدید و بعضاً بازسازی ارزش‌های گذشته از سوی دیگر را منجر می‌شود (Lambrechts, 1995).

<sup>1</sup>. Regionalism

<sup>2</sup>. Integration

برای مثال، پس از آزادی قاره آفریقا از سیطره استعمار، رهبران آفریقایی دریافتند که در عصر جهانی شدن دیگر سازمان وحدت آفریقا کاربرد ندارد و نمی‌تواند اثرگذار باشد؛ بنابراین برای حل مسائل جدید در قرن بیست و یکم، دست به تأسیس اتحادیه آفریقا زده‌اند تا مشکلات اصلی این قاره مانند فقر، وام‌ها و قرض‌های خارجی، بیماری واگیردار، آیدز، مسائل پناهندگان و غیره را حل کنند. اتحادیه آفریقا می‌خواهد این قاره را با ابزارهای روز مجهز کند تا پیشرفت‌های قاره آفریقا در تمام زمینه‌ها به‌ویژه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به چشم بیاید.

گرچه پارادایم جهانی شدن نیز از جنس تحولاتی است که در سطح خرد و کلان، نهاد دولت - ملت و نظام بین‌الملل را به چالشی سخت و نفس‌گیر فرا می‌خواند، بازتاب این چالش‌ها را می‌توان در اعتراض‌های سندیکاها، کارگری و بازماندگان چپ سنتی به هنگام نشست‌های دوره‌ای سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سایر نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی به‌وضوح مشاهده کرد (Robertson, 1994:32).

اما به‌راستی «جهانی‌شدن» یا به گمان مخالفان سلبی آن، «جهانی‌سازی» به چه معناست؟ آیا جهانی شدن، فرایندی خودبه‌خود است یا طرحی سازمان‌دهی شده؟ اساساً چگونه می‌توان در چارچوب تعریف این پدیده، جریان‌های متضاد سیاسی - اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را در دو سطح خرد و کلان توصیف و تبیین کرد و به چیستی، چرایی و چگونگی این تحولات دست یافت؟ از این روی، دقت در مفهوم جهانی شدن با وجود حجم وسیع تحولات متضادی که در این فرایند به وقوع می‌پیوندد، دشوار به نظر می‌رسد. همچنین روابط متغیری که این پدیده در سطوح مختلف با حوزه‌های گوناگون برقرار می‌کند، تعیین دینامیسم جهانی شدن را اندکی سخت می‌کند. با این حال، به نظر می‌رسد از یک سو ترسیم افق کلی این پارادایم و بازسازی نظری ابعاد و چارچوب‌هایش، بر شناخت بنیادین نظام سرمایه‌داری و تسلسل تاریخی آن و از سوی دیگر آگاهی یافتن از روح فلسفی حاکم بر این پدیده پیچیده استوار است.

### ریشه‌های تاریخی و تئوریک جهانی شدن

«واژه جهانی شدن برای نخستین بار در اوایل دهه شصت میلادی وارد ادبیات روابط بین‌الملل شد و از همان آغاز همگان به دشواری فهم این پدیده پیچیده اعتراف کردند.» با شتاب پیشرفت‌های تکنولوژیک در عرصه ارتباطات مبتنی بر IT<sup>3</sup>، تابع زمان و مکان در انتهای هزاره دوم از هم گسست و این امر باعث شد جهان به‌صورت دهکده کوچکی بازسازی شود که اطلاعات دیجیتالی به‌مثابه شریان‌های حیاتی آن به‌شمار می‌آمدند. به این ترتیب، نظریه «همبستگی متقابل بشریت» تقویت شد و برخی نظریه‌پردازان از جهانی شدن به‌عنوان ساختن جهانی به‌هم‌پیوسته، برای مردمی با سرنوشتی مشترک یاد کردند که نمونه آن در نظریات تافلر و روزنا به‌وضوح اشاره شده است. هر چند در دهه‌های گذشته اشخاصی نظیر هاپکینز و ماتر باخ از دنیایی به هم وابسته سخن گفته بودند، جهانی شدن گامی فراتر از این «وابستگی متقابل» بود.

رابرتسون در سال 1992 نوشت: «... جهانی شدن یا سیاره‌ای شدن جهان، مفهومی است که هم به تراکم جهان و هم به تشدید آگاهی درباره جهان به عنوان یک کل می‌انجامد و هم به وابستگی متقابل و واقعی جهان و هم به آگاهی از یکپارچگی جهان در قرن بیستم اشاره می‌کند.» (Ibid, 33).

مک گرو نیز این تعبیر را از جهانی شدن ارائه داد: «..... افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولت‌ها و در نتیجه فراتر از جوامع دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی را می‌سازد.» (14).

مطالعه‌ای که جیمز روزنا<sup>4</sup> در سال 1980 م انجام داد، حاکی از وضعیت بحرانی جهان است که ناشی از تغییرات لجام‌گسیخته در زمینه فناوری و گردش سریع اطلاعات است. روزنا همچنین معتقد است سرعت توسعه در اقتصاد جهانی و به‌ویژه در فناوری ارتباطات، سبب شکل‌گیری و قدرتمند شدن گروه‌های مختلف با هویت‌های گوناگون شده و در مقابل به تضعیف هر روزه دولت - ملت‌ها منجر شده است (1990:65).

<sup>3</sup>. Information Technology

<sup>4</sup>. James Rosena

اکثریت مردم بر این باورند در این نظام یکپارچه‌ای که در حال شکل‌گیری است (جهانی شدن)، روابط پیچیده‌ای بر تمام زوایای ارتباطی افراد و جوامع حاکم خواهد شد؛ از این‌رو مردم برای دستیابی به نیازها و اهداف مادی و معنوی خود دچار مشکل خواهند شد و باید شیوه‌های مدیریتی جدید برای دستیابی به نیازهای یادشده تعریف شود. اندیشمند دیگری به نام آلوین تافلر<sup>5</sup> به پدیده مشابه دیگری اشاره دارد:

... او معتقد است دولت‌های ملی به منظور گسترش یکسان‌سازی، سیاست‌های یکنواختی را طراحی می‌کنند و این مدل‌ها و الگوها را بر عموم طبقات اجتماعی که دارای تفاوت‌های گسترده هستند تحمیل می‌نمایند. در نتیجه این بی‌توجهی، ارزش‌های فردی و بومی مردم به فراموشی سپرده می‌شود و یا عمدتاً نادیده گرفته می‌شود و همین امر موجب شعله‌ور شدن خشم و انزجار مردم تا حد انفجار می‌شود؛ به طوری که می‌توان انتظار داشت نیروهای جدایی‌طلب و تمرکززداد وحدت و انسجام دولت-ملت را در بسیاری از جوامع مورد مخاطره قرار می‌دهند (تافلر، 1975: 128).

... پس جهانی شدن به همان اندازه که هماهنگ‌کننده و یکپارچه‌ساز است، تجزیه‌کننده و برهم زننده نیز می‌باشد. روزنا معتقد است سیستم‌های یکپارچه مولد گروه‌های کوچک است که عمدتاً این گروه‌ها منشأ قومگرایی دارد. وی اظهار می‌دارد که مستندات و مدارک همچنان ثابت کرده‌اند که شکل‌گیری گروه‌های کوچک در مقابل سیستم‌های یکپارچه، علاوه بر قوم‌گرایی، در اعتقادات و باورهای مشترک نیز دخیل خواهند بود (Rosenau, 1990: 87)

امانوئل ریشتر<sup>6</sup> پا را فراتر گذاشته «... جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن اجتماعاتی که پیش از این در کره زمین دورافتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل وحدت جهانی ادغام می‌شوند.» همه این موارد برداشت ایده‌آلیستی از جهانی شدن بود که دارای اشکالات عمده می‌باشد.

دقیق‌ترین تعریف را از جهانی شدن فرانسیس فوکویاما<sup>7</sup> - محقق روابط بین‌الملل در مؤسسه تحقیقاتی راند - ارائه داده است: «... او از غرب به عنوان نظامی یاد می‌کند که در آن اصول و مبانی لیبرالیسم به‌طور کامل نهادینه شده است. او جهانی شدن را فراگیری الگوی پیروز لیبرالیسم دموکراسی پس از جنگ سرد می‌داند.»

سرژ لاتوش<sup>8</sup>، متفکر چپ‌گرای فرانسوی، نیز جهانی شدن را مرحله‌ای دیگر از فرایند غربی‌سازی جهان می‌داند که در دورانی از تاریخ، به صورت جنگ‌های صلیبی و در دوران دیگر به صورت استعمار سیاهان توسط سفیدپوستان اروپایی تکرار شده است.

در این میان تنها اندیشمندی که نظریه‌اش نافی جهانی شدن است، ساموئل هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد آمریکاست. وی در نظریه «برخورد تمدن‌ها» آن را ترسیم کرد و بر عملی نبودن غربی‌سازی جهان تأکید ورزید. در حقیقت، نظریه برخورد تمدن‌ها نافی جهانی شدن به‌شمار می‌آید. هانتینگتون از غرب به عنوان واقعیتی جغرافیایی و فرهنگی یاد می‌کند که در آن نظام لیبرال - دموکراسی نهادینه شده است. او معتقد است: «... لیبرال دموکراسی نمی‌تواند جهانی شود؛ چرا که با اصول فرهنگی سایر ملل که وی زیرکانه آن را به باورهای تمدنی یاد می‌کند در تناقض است.» (هانتینگتون، 1973: 21).

### ظهور سرمایه‌داری امپریالیسم و ارتباط آن با جهانی شدن

شکل‌گیری نظام امروزی سرمایه‌داری در قرون وسطی و تحولات اجتماعی خاص آن دوران ریشه داشته و در بستری تاریخی انسجام یافته است. والرشتاین در این باره استدلال می‌کند: «... از قرن شانزدهم میلادی، نظام نوین سرمایه‌داری در غرب شکل گرفت و به تدریج تا قرن نوزدهم میلادی، تمامی جهان را در خود ادغام کرد.»

<sup>5</sup> . Alvin Tofler

<sup>6</sup> . Emanuel Rishter

<sup>7</sup> . Francis Fukuyama

<sup>8</sup> . Serge Latouche

برای اینکه «انباشت سرمایه» مشروعیت یابد، به نوعی اصلاح در حوزه دین و آموزه‌های دینی نیاز بود. این دوره در تاریخ اروپا به دوره «رفورماسیون» مشهور است. پروتستانیزم روح دوره رفورم را تشکیل می‌داد و در واقع به زمینه‌سازی فرهنگی و اجتماعی برای ظهور نظام سرمایه‌داری تجاری مبتنی بر بازرگانی پرداخت. از این‌رو، ماکس وبر بر تأثیر نگرش‌های فرهنگی - مذهبی در تکوین سرمایه‌داری تأکید می‌کند. او در کتاب مشهور خود **اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری** می‌نویسد: «... یک قانون مذهبی که به‌واسطه آن هر تغییری در شغل و شیوه کار بتواند به تنزل مرتبه دینی منجر شود یقیناً قادر نیست از بطن خود، انقلاب صنعتی و فنی پدید آورد.»

با ادغام رنسانس و رفورماسیون، دانش فنی نیز مجال گسترش و پیشرفت را به‌دست آورد. سرمایه‌داری به مدد این تحولات نه تنها توانست موقعیت خویش را در اروپا تحکیم بخشد، بلکه زمینه استعمار آسیا و آفریقا را نیز فراهم آورد؛ چرا که آرام آرام حلقه‌ای از سرمایه‌داری با عنوان سرمایه‌داری تجاری مبتنی بر استعمار و استثمار شکل می‌گرفت تا سراسر جهان را دستخوش دگرگونی سازد (Jespersen, 1992: 2).

مشخصه این دوران در عرصه جهانی، متلاشی کردن تجارت سنتی آسیاییان و آفریقاییان به وسیله قدرت نظامی، بهره‌برداری از منابع طلا و نقره آن سرزمین‌ها و ظهور «مرکانتیلیسم» بود و در نتیجه گذار از این دوران، امپریالیسم ظهور کرد. هری مگداف در این باره می‌نویسد:

اروپاییان چیزی برای عرضه از نظر برتری کالا، برتری مالی یا توانایی تجاری که بتواند در تجارت سنتی این مناطق نفوذ کند، نداشتند؛ معذک آنان یک امتیاز تعیین‌کننده داشتند. نفوق بزرگ اروپا کشتی‌های جنگی بوده؛ کشتی‌های نیرومندی که می‌توانست توپ‌هایی که به اندازه کافی نیروی ویران‌کننده در اختیار داشتند حمل کند. آنان توانستند با زور کشتیرانی کشورهای دیگر را فلج کنند و تجارت را به اروپاییان منتقل سازند (مگداف و کمپ، 1378: 96).

از دستاوردهای استعماری سرمایه‌داری تجاری می‌توان به انتقال مواد خام و مواد غذایی کشورهای مستعمره به استعمارگر، ایجاد بازار در مستعمرات برای واردات از کشورهای استعمارگر و نیز تجارت معروف به «تجارت مثلث» اشاره کرد.

با ورود به قرن نوزدهم، سرمایه‌داری صنعتی ساختار اجتماعی و اقتصادی کشورهایی را که اکنون «جنوب» خوانده می‌شوند، در برابر کشورهای «شمال» دچار دگرگونی عمیقی کرد. این دگرگونی بر از بین بردن توانایی رقابتی صنایع بومی، ایجاد تغییر در صنایع تولیدی در راستای نیازهای بومی و ایجاد یک طبقه وابسته از نخبگان بومی در جنوب مبتنی بود؛ به‌گونه‌ای که حتی در صورت استقلال این کشورها، همانند آنچه ابتدا در آمریکای جنوبی و بعدها در آسیا و آفریقا رخ داد، ساختار اجتماعی و اقتصادی وابسته جنوب به شمال محفوظ بماند و تولید مواد خام مورد نیاز شمال از سوی جنوب و نیز الگوی مصرف انبوه کالاهای تولیدی شمال برای جنوب تجدید شود.

### ارتباط جهانی شدن با امپریالیسم فرهنگی

پیشتر گفته شد که استعمار برای فروش کالاهای خود به کشورهای مستعمره به فضا سازی و ایجاد الگوی مصرفی نیاز دارد. شناخته‌شده‌ترین مدل جهانی‌سازی فرهنگی، نظریه «امپریالیسم فرهنگی» است. این نظریه در دهه 1960 م به عنوان بخشی از نقد مارکسیستی فرهنگ سرمایه‌داری توسعه یافت و تأکید آن بر مصرف‌گرایی و ارتباط جمعی پدیدار شد. ایده‌های این نظریه بر اساس نظریه‌های نظام‌های جهانی شکل گرفته و بر این عقیده است که نظام اقتصادی جهانی در استیلای هسته‌ای کشورهای توسعه‌یافته است؛ در حالی که کشورهای جهان سومی در حاشیه این نظام با کنترل اندکی بر توسعه اقتصادی و سیاسی باقی مانده‌اند. شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی نقش‌های کلیدی را در این نظام بازی می‌کنند. آن‌ها با استفاده از شیوه یکسان کالا تولید می‌کنند، بازارها را مهار می‌کنند و توزیع کالاها را برعهده دارند. این نظریه با ایده‌هایی که در «مکتب فرانکفورت» در آلمان شکل گرفت تا جایی وجود یک فرهنگ توده‌ای کم و بیش همگن را پیش‌فرض می‌گیرد که توده‌های مردم را به‌عنوان موجوداتی انفعالی و غیرنقاد قلمداد کند.

جان تاملینسون بر این باور است «... ایده امپریالیسم عبارت است از پروژه‌های جهت‌دار به منظور گسترش نظام اجتماعی مورد نظر از مرکز قدرت به سراسر دنیا.» او امپریالیسم را در تقابل با مفهوم «جهانی‌سازی» می‌داند که به تعامل و «وابستگی دوسویه» همه مناطق جهان که به شیوه‌ای نه‌چندان هدفمند رخ می‌دهد، اشاره دارد (Tomlinson, 1991:24).

نظریه امپریالیسم فرهنگی که به شکل امپریالیسم رسانه‌ای دوباره شکل گرفته، همچون نگرشی مفید باقی مانده است؛ زیرا از آن می‌توان برای تحلیل اینکه تا چه حد عوامل ملی بیش از دیگر عوامل بر فرهنگ جهانی تأثیر دارند و در نتیجه برداشت‌ها، هویت‌ها و ارزش‌های فرهنگی را شکل می‌دهند، استفاده کرد.

پس جهانی‌سازی به‌عنوان مجموعه‌ای از جریان‌های فرهنگی یا شبکه‌هایی در ارتباط با امپریالیسم فرهنگی، فرایندی است کمتر منسجم و واحد و مدلی است که در آن تأثیرات فرهنگی در درجات مختلف حرکت می‌کنند. تأثیر این جریان‌های فرهنگی که آرجون آپادورای آن را شامل رسانه‌ها، فناوری، ایدئولوژی‌ها، اقوام و ملت‌های دریافت‌کننده می‌داند، به‌جای همگن شدن فرهنگی بیشتر بر پیوند فرهنگی تأکید دارد. از این جهت، جهانی‌سازی فرهنگی فرایندی است که با رقابت و جدل درگیر است؛ چرا که کشورها و سازمان‌ها برای حفظ و کسب موقعیت بهتر و یا پیش‌انداختن فرهنگ خود در فضای جهانی، در تعارض و تقابل با جهانی‌سازی فرهنگی و اصلاح و دگرگون کردن فرهنگ‌های بومی و ملی برای مصرف جهانی تلاش می‌کنند (Appadurai, 1990: 1-24).

اگر ارتباط امپریالیسم فرهنگی و امپریالیسم رسانه‌ای را در عصر جهانی شدن بررسی دقیق کرده باشیم، درخواهیم یافت امپریالیسم رسانه‌ای با انگیزه‌های سیاسی رفته‌رفته جایگزین امپریالیسم فرهنگی شده است. شرکت‌های رسانه‌ای پایه‌گذاری شده در برخی کشورها (ایالات متحده، آلمان، فرانسه و بریتانیا) پیوسته بر صنایع نشر، تلویزیون، فیلم و موسیقی کنترل داشته و در نتیجه توزیع جهانی محصولاتشان را افزایش داده‌اند. برای مثال

... داگلاس کلینر شکل پسا صنعتی جدیدی از سرمایه‌داری فن‌سالارانه (تکنوکاپیتالیسم) را که ویژگی آن سقوط قدرت دولت‌ها و افزایش قدرت بازار است شناسایی می‌کند. او معتقد است: ... ادغام شرکت‌های بزرگ اطلاعاتی و سرگرمی، بزرگ‌ترین تمرکز صنایع سرگرمی و اطلاعاتی در تاریخ ایجاد کرده است. البته این مدل تمام ابعاد جهانی‌سازی فرهنگی را توضیح نمی‌دهد (Kellner, 1999: 239-256).

در هر حال حکومت‌های ملی، شهری و سازمان‌های فرهنگی راهبردهایی برای حفظ، حمایت و افزایش منابع فرهنگی‌شان دارند. امروزه، در سطح بین‌المللی، سه هدف اصلی سیاست فرهنگی به این ترتیب شناخته شده است:

1. حفظ فرهنگ کشور در برابر تحولات فرهنگی دیگر کشورها و نفوذ صنایع رسانه‌ای آن‌ها؛
2. ایجاد و حفظ تصویرهای بین‌المللی از آن کشور یا منطقه یا شهر در درون کشور و حفظ آن تصویر؛
3. توسعه و حفظ بازارها و عرضه‌گاه‌های بین‌المللی برای صادرات بین‌المللی آن کشور.

## رنسانس آفریقایی و جهانی شدن

پیش از پرداختن به بحث اصلی، باید معنای لغوی و اصطلاحی «رنسانس» و خاستگاه‌های تاریخی آن را بررسی کنیم. رنسانس در لغت به معنای «نوزایی» و «تولد دوباره» است که از لغت فرانسوی رنسانس گرفته شده است. همچنین نام یک دوران فرهنگی تاریخ اروپاست؛ این دوران سال‌های پایانی قرون وسطی (دوران تاریکی) تا آغاز «باروک» را دربر می‌گیرد و در واقع به معنای نوعی نگرش تازه به فلسفه، هنرهای تجسمی، معماری، تئاتر و ادبیات و موسیقی در طول این عصر است.

برخی رنسانس را به معنای «تجدید کردن» می‌دانند و در واقع پس از آنکه چیزی در جامعه متروک یا فراموش شد، می‌تواند دوباره حیات نوینی بیابد. همچنین رنسانس به‌عنوان دوران آگاهی و آزادی انسان و تلاش او برای شناخت علمی و سلطه بر طبیعت مطرح شده است. نوزایی یا رنسانس، جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب‌های

علمی، اصلاحات مذهبی و تغییرات هنری در اروپا بوده است. عصر رنسانس (نوزایی) دوران گذار بین سده‌های میانه و دوران جدید است. معمولاً شروع دوره نوزایی را قرن چهاردهم در شمال ایتالیا می‌دانند. در قرن پانزدهم این جنبش شمال اروپا را نیز فرا گرفت.

... در اندیشه اسلامی، چنین اعتقادی وجود دارد که خداوند به انسان توانایی تسلط بر سرنوشت خویش را اعطاء کرد تا با تکیه بر قوای خویش خلیفه خدا روی زمین گردد. به همین دلیل تکیه‌ای که برخی بر فرهنگ ضد دینی رنسانس می‌کنند نادرست است. البته رنسانس با دین نهادی و اعتقادات کلیسا سرناسازگاری داشته؛ اما هرگز غیردینی یا حتی ضد دینی نبوده است (روزنامه انتخاب، 1382: 18).

پس رنسانس را می‌توان هویت‌یابی ملی و یا همان نوزایی فرهنگی هم نامید. حال با این مقدمه، رنسانس آفریقایی به چه معناست و اولین بار چه کسی این واژه را مطرح کرد؟



## علل و منشأ رنسانس آفریقایی

مبارزه در مقابل امپریالیسم در تمام آفریقا، مبارزه‌ای در جهت استقلال‌خواهی پایدار آفریقا بود که از آن به رنسانس آفریقایی تعبیر می‌شود. به یقین، این مبارزات استقلال‌خواهی در سطوح مختلف فرهنگی نمی‌توانست تابعی از اشکال سیاسی باشد، مگر آنکه تمام این قاره به‌طور کامل از زیر یوغ استعمار رهایی یابد و همه کشورهای آفریقایی به استقلال کامل دست پیدا کنند. این مبارزات همچنین به‌نوعی در آپارتاید و نژادپرستی ریشه دارد که سطوح مختلفی از مبارزات ضد امپریالیستی را شامل می‌شود. نتیجه اینکه این استقلال‌خواهی به جنبش پان‌آفریکانیسم منجر شد. این نام به نگرشی اشاره دارد مبنی بر اینکه مردمان آفریقا چه آن‌ها که در دورترین نقاط عالم پراکنده‌اند و چه آن‌ها که در قاره آفریقا ساکن‌اند، ملتی واحد تلقی می‌شوند و از آن به «همبستگی ملل آفریقا» تعبیر می‌شود.

در هزاره سوم، آفریقا تلاش دارد از خود تصویر جدیدی را با رهیافتی از اعتقادات و باورهای فلسفی ارائه کند تا بتواند در این رهگذر از جایگاه ویژه‌ای در نظام بین‌المللی برخوردار شود. بیانیه‌های ارائه‌شده در خصوص مفهوم و هویت آفریقایی همان باور رنسانس آفریقایی است که اولین بار رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی، تابو امبکی، آن را مطرح کرد و مورد توجه همگان قرار گرفت. بر اساس این فرمول جدید، امبکی تلاش دارد نگرش جهانیان را به آفریقا تغییر دهد و جایگاه ویژه‌ای برای این قاره در نظام بین‌الملل جدید ترسیم کند (Mbeki, 1998).

همسو با تلاش‌های انسان‌دوستانه، جنبش‌های اکولوژیک و زیست‌محیطی پدید آمدند که طی آن نسل جدید خواستار مسئولیت‌پذیری بیشتری در برابر محیط‌زیست شد و آفریقاییان هم در این همبستگی جهانی ایفای نقش کردند. همچنین جنبش ضد استعماری و استقلال‌طلبانه در قاره آفریقا ادامه تلاش‌ها و مبارزات گذشته علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی بود که از سوی جنبش‌های ضد نژادپرستی در سایر کشورهای آفریقایی حمایت شد.

جهانی‌سازی از نظر اقتصادی و زیست‌محیطی بر کشورهای آفریقایی ضعیف، که قبلاً مستعمره بوده‌اند و هم‌اکنون در حال رشد هستند، اثر مخربی دارد. امبکی در این نظریه ابراز می‌کند که جایگاه آفریقا در جامعه جهانی باید تا آن اندازه ارتقا یابد که اگر آفریقا منافع و اهداف جامعه جهانی را تأمین می‌کند، جامعه جهانی نیز باید در حد قابل قبولی منافع و اهداف آفریقا را مورد نظر داشته باشد.

### مروری بر وضعیت آفریقا در عصر رنسانس آفریقایی

پیش از دهه 1960 م که فرایند استقلال‌خواهی کشورها از سلطه استعمارگران آغاز شد، سازمان‌دهی بهره‌برداری از منابع قاره آفریقا برعهده اروپاییان بود. آنان در استفاده بهتر از منابع موجود آفریقا هنر خود را به کمال نشان دادند؛ اما پس از ترک قاره میراثی از آن علم و هنر برای بومیان برجای نگذاشتند. از این‌رو، کشورهای تازه‌استقلال‌یافته درباره چگونگی بهره‌برداری و تولید از امکانات ملی خود با مشکلات جدی روبه‌رو شدند. از سوی دیگر، با مشکل مبادله کالا و خدمات با بازار مصرف خارجی مواجه شدند. «... با خروج استعمار، دولت‌مردان و برنامه‌ریزان آفریقا با چالش‌های بزرگی که از دهه 1960 تاکنون را در بر گرفته است روبه‌رو شدند. برای چاره‌جویی تدابیر ملی اتخاذ نمودند و کمک جهانی را طلب کردند که از آن به رنسانس آفریقایی تعبیر شده است.» (Adedeji, 1991: 1).

موقعیت اقتصادی آفریقا از اواخر دهه 1960 رو به زوال گذاشته است. میزان و شدت آسیب وارد شده بر قاره پیوسته افزایش یافته و بر مناسبات اجتماعی نیز تأثیر نهاده است. فقر و بینوایی در شمار ویژگی‌های بومی درآمده و رشد توده‌های بیکار و آماده به کار ناشی از رشد سریع جمعیت به‌ویژه در دهه 1980 م چشمگیر شده است. دسترسی به نیازمندی‌های اساسی زندگی مثل آب آشامیدنی، مسکن، بهداشت و آموزش محدود بوده و تعداد مردمانی که در فقر کامل زندگی می‌کنند و بر اثر کمبود غذا دچار سوء تغذیه شده‌اند، چشمگیر شده است. بنابراین، هنگامی که مصیبت خشکسالی بزرگ آفریقا در سال‌های 1983-1985 روی داد، نه تنها بحران اجتماعی و اقتصادی را تشدید کرد، بلکه رکود اقتصادی اغلب کشورها را عمیق‌تر کرد و بسیاری از آن‌ها را تا مرز فروپاشی پیش برد.

رشد بدهی‌های خارجی در سال‌های 1974-1980 و نیز تغییر در میزان بهره و شرایط دریافت وام در قرضه‌های خارجی، قاره را آسیب‌پذیر کرد. بنابراین، اقتصاد آفریقا هنگامی وارد دهه هشتاد شد که در شرایط آسیب‌پذیری از آنچه در دوران استقلال گذرانده بود قرار داشت (Jespersen, 1990: 10).

حجم تجارت جهانی که سالانه 5/7% در دهه 1970 م رشد یافته بود، تقریباً بین سال‌های 1981-1983 متوقف شد. با سقوط میانگین رشد تولید ناخالص ملی (GNP) واقعی سالانه، شرکای تجاری آفریقا از 4/4% در دهه 190 به 1/8% بین سال‌های 1983-1981، و مقدار رشد تقاضا برای تولیدات اولیه و سوخت بین سال‌های دهه 1970 و 1983-1981 از 2% به 5% تا 1% و سالانه 11% کاهش یافت (Ibid, 11).

به این ترتیب، با کاهش تقاضای جهانی و در نتیجه بهای کالاهای اولیه، آفریقا سهم خود را در بازار جهانی از دست داد. صادرات تقریباً متوقف شد و درآمدهای صادراتی از میان رفت. با افت شدید بهای کالاهای صادراتی و رشد قیمت تولیدات کارخانه‌ای تمام مناسبات تجاری آفریقا بین سال‌های 1983-1981 به میزان 7% کاهش یافت (Ibid, 12). همچنین میزان سود بدهی‌های خارجی به شدت تا حد نصاب بالای 18 تا 20 درصد بین سال‌های 1983-1980 افزایش یافت. میزان سرمایه‌گذاری در آفریقا نسبت به معیارهای بین‌المللی سطح پایینی داشته است (Rodrick, 1998: 107).

رشد سریع جمعیت هم بر اقتصاد آفریقا تأثیر ساختاری برجای گذاشته است. در حالی که پیش‌بینی‌ها حاکی از این بود که «... جمعیت بسیاری از کشورها در 25 سال اول، هزاره سوم دو برابر خواهد شد. ... رشد فزاینده و وحشتناک تلفات ناشی از ابتلا به ویروس AIDS/HIV شتاب رشد را محدود کرده و در برخی کشورها منفی نموده است.» (<http://www.icasanairobi 2003.org/icasa-by.htm>).

در حال حاضر، 28 میلیون نفر در آفریقا بدون مراقبت و درمان مناسب حامل ویروس هستند که در دهه بعد زنده نخواهند بود. در جنوب آفریقا بیش از 25 درصد جمعیت میان 15 تا 49 سال با این ویروس زندگی می‌کنند. در آفریقای مرکزی، فقر، خرافات، سنت و خودداری از پیشگیری، عوامل مهم مشکلات سلامت انسانی به‌ویژه در مورد ایدز است. مقدار آلودگی در این منطقه از 1% در گینه استوایی تا 14% در جمهوری آفریقای مرکزی متغیرواوت است (<http://www.ifrc.org/what/health/hivaids/Programmes/africa.asp>).

«... به گزارش یونسکو در سال 2000، دست کم 17 میلیون دانش‌آموز بیش از سال 1990 در مدارس ابتدایی آموزش می‌بینند. با وجود این 42 میلیون کودک در جنوب صحرا از آموزش محروم‌اند و تقریباً 60% از آنان را دختران تشکیل می‌دهند.» بیش از دوسوم این کودکان در کشورهای بی‌زندگی می‌کنند که در آن‌ها نبرد مسلحانه و جنگ داخلی روی داده است. میانگین نسبت دانش‌آموزان به معلمان 37 نفر به 1 معلم و در برخی کشورها مثل مالی و چاد این نسبت به 70 به 1 می‌رسد. تقریباً 40 درصد بزرگسالان آفریقایی توان خواندن و نوشتن را ندارند. در این میان تعداد زنان بیشتر است و در برخی کشورهای آفریقای باختری درصد بی‌سوادی زنان به 80 درصد می‌رسد. تنها ده کشور آفریقایی توانسته است به اهداف آموزش پیش‌بینی‌شده در کنفرانس جهانی آموزش برای همه - که در 1990 برگزار شد- دست یابد (<http://www.Icasa.org>).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله ریشه‌های جهانی شدن و رنسانس آفریقایی مورد نقد و بررسی قرار گرفت و این نتیجه به دست آمد که در حال حاضر، جهان با پدیده جهانی شدن روبه‌روست؛ پدیده‌ای که چگونگی و میزان تأثیرات آن در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از سوی اندیشمندان جهان به‌ویژه متفکران آفریقایی باید مورد بررسی قرار گیرد.

باور بر این است که در عصر کنونی، پدیده جهانی شدن می‌تواند زمینه‌ای را برای استیلای قدرت‌های جهانی بر ابعاد گوناگون زندگی ملت‌ها فراهم سازد، بهره‌مندی از فضای جدید و مقابله کارساز با پیامدهای سوء این پدیده تنها در گرو



شناخت موقعیت‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی و همکاری تنگاتنگ و همسو میان کشورهای جهان سوم به‌ویژه کشورهای جنوب - جنوب است.

قاره آفریقا از نظر منابع طبیعی از جمله فلزات کمیاب (طلا، الماس، اورانیوم و ...) نفت، گاز طبیعی، جنگل‌ها و محصولات گیاهی و دریایی غنی است. وجود این منابع و نیروی کار ارزان چشم‌انداز مثبتی از توسعه آتی این قاره را نوید می‌دهد. اما با وجود امکانات سرشار و بالقوه، بسیاری از کشورهای آفریقایی به دلیل نداشتن ثبات لازم، عدم بهره‌مندی از فناوری برای استفاده از ظرفیت‌های موجود و نبود طراحی و برنامه‌ریزی مناسب، همچنان در زمره کشورهای فقیر قرار دارند.

موجب خرسندی و امیدواری است که برنامه مشارکت نوین برای توسعه آفریقا (نپاد) توسط رهبران اتحادیه آفریقا تصویب شده و به‌عنوان برنامه اجرایی این اتحادیه برای توسعه اجتماعی و اقتصادی آفریقا در حال اجراست. این طرح که هدف آن فقرزدایی از قاره آفریقا و قراردادن کشورهای این قاره در مسیری سازنده و مثبت در فرایند جهانی شدن است، گامی مهم و عملی به سوی همگرایی منطقه‌ای، یکپارچگی اقتصادی و وحدت عمل سیاسی است.

همچنین در این مقاله بر این اصل تأکید شده که آنچه در جهانی شدن مورد توجه است، وجود فعالیت‌های جهانی در برخی مناطق و کشورهاست؛ به عبارت دیگر، اغلب کشورها و مناطق دنیا نمی‌توانند در روند جهانی شدن مشارکت مؤثر و سودمندی داشته باشند. جهانی شدن همراه با پاره‌ای از منافع و خطرهاست؛ خطرات آن برای تعداد زیادی از کشورها بیشتر از منافع آن است و منافع آن بیشتر برای کشورهای امپریالیستی و صنعتی است.

به گفته اقتصاددان معروف آماریتا: پدیده جهانی شدن چیز جدیدی نیست و از مدت‌ها قبل وجود داشته است؛ اما چیزی که در این پدیده به چشم می‌خورد، تمرکز غیرمعمول ثروت و قدرت در دست اندکی از افراد و همزیستی ثروتمندان و تهیدستان اکثریت زیادی از مردم جهان است.

همچنین در این نگارش تحقیقی به سه دسته عوامل درونی و بیرونی اشاره شد که در نظام سرمایه‌داری به ظهور و بروز جهانی شدن در عصر جدید منجر شد:

1. بحران کینزی اقتصاد در نظام سرمایه‌داری که دامنه آن شمال و جنوب جهان را فرا گرفته است؛
2. فروپاشی کمونیسم (بلوک شرق) و فراگیری اقتصاد بازار؛
3. تحولات تکنولوژی در زمینه ارتباطات و اطلاع‌رسانی آی. تی. (IT).

در نگاهی کلی، آثار جهانی شدن را بر قاره آفریقا می‌توان در عوامل زیر بیان کرد: آفریقا قاره‌ای سرشار از منابع و ثروت‌های طبیعی با ملت‌های بسیار فقیر است و همچنان با فقر، گرسنگی، قحطی، سوء تغذیه، جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای، آوارگان، گسترش بیماری‌های ناعلاج و قاره‌ای، میزان بالای مرگ و میر، تکیه رژیم‌های سیاسی به کشورهای قدرتمند، خروج مستمر ثروت‌های قاره، رشد سریع جمعیت (پیش‌بینی می‌شود جمعیت قاره تا سال 2025 به 1/5 میلیارد نفر افزایش یابد) روبه‌روست؛ و مشکلات این قاره به مراتب بیشتر از وضعیت کنونی جلوه می‌کند.

## منابع

- تافلر، الوین و هایدی. (1375). *به سوی تمدن جدید، سیاست در موج سوم*. تهران: نشر سیمرخ.
  - مگداف، هری و تام کمپ. (1373). *امپریالیسم، تاریخ، تئوری، جهان سوم*. ترجمه هوشنگ مقتدر. تهران: کویر.
  - وبر، ماکس. (1373). *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*. مترجمان رشیدیان و کاشانی. تهران: علمی و فرهنگی.
  - «مؤلفه‌های رنسانس چیست؟». (1382). *روزنامه انتخاب*. (20 فرودین).
  - هانتینگتون، ساموئل. (1373). *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*. ترجمه دکتر احمد شمس. تهران: روزنه.
  - Adedeji Adebayo (eds). (1991). *The Challenge of African Economic Recovery and development*. London.
  - Appadurai, A. (1990). *Disjuncture and difference in the Global Cultural economy*. Public Culture.
  - Giddens. A. *Is Modernity a Western Project?*
  - Baltimore, Md: the Johns Hopkins University Press.
  - Dani Rodrick. *The New Global Economy and Developing Countries: Making Openness Work, Policy Essay*. No.24. P.107.
  - Jespersen. Eva. (1992). *Adjustment Policies and economic and Social performance Africas Recovery in the 1990*. London : Macmillan.
  - Kellner, D. (1999) *New Technologies the Welfare State , and the Prospects Communication, Citizenship and Social Policy*. New York: Rowman and Littlefield Publishers.
  - Lambrechts, K. (1995) *Reflections on the African Renaissance*. Foundation for Global Dialogue. FBD Occasional Parr. No.17
  - Landsberg, C. (1993). *The African Renaissance: A Quest for Pan Africanism, Pan Africanism*.
  - Mbeki, T. (1998). *The African Renaissance: South Africa and The World*. Unu. Tokyo.
  - R. Robertson. (1994). *Globalization: Social theory and Global Culture*. London Sage .
  - Rosenau, J.N. (1990). *Turbulence in World Politics : A Theory of Change and continuity*. N. Y., London: Harvester.
  - T. Mc Grew. *A global Society*. Cambridge : Polity Press.
  - Tomlinson, J . (1991) *Cultural Imperialism: A Critical Introduction*.
- <<http://www.icasa.lbid>>